



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۷

مَحْسَبِ شَبِّ كِه شَبِّی صَد هَزَار جَان اَز زَد
كِه شَبِّ بِبَخْشَد اَن بَدْرُ (۱) بَدْرَهُ (۲) بِي حَدِّ

بِه اَسْمَانِ جِهَانِ هِر شَبِّی فِرود اَیْد *
بِرَايِ هِر مُتْظَلِّم (۳) سِپَاهِ فَضْلِ اَحَدِّ

خَدَايِ كَفْتِ قُمْ اللَّیْلُ (۴) وَ اَز كِرَافِ نَكْفَتِ **
ز شَبِّ رُوِیْسْتِ فِر وَ قَدِّ زُهرِه وَ فِرْقَدِّ (۵)

زِ دُودِ شَبِّ پَزِي اِي خَامِ زِ اَتَشِ مَوْسِي
مَدَارِ شَبِّ دِهْدِ اَن خَامِه رَا زِ عِلْمِ مَدَدِّ

بِگِیْرِ لَيْلِي شَبِّ رَا كِنَارِ، اِي مَجْنُونِ
شَبِّسْتِ خَلَوْتِ تَوْحِيدِ وَ رُوزِ شِرْكَ (۶) وَ عَدَدِ

شَبِّسْتِ لَيْلِي وَ رُوزَسْتِ دِر پِیْشِ مَجْنُونِ
كِه نُورِ عَقْلِ سَحَرِ رَا بِه جَعْدِ (۷) خُوِیْشِ كَشْدِ

بِدَانِ كِه اَبِ حَيَاتِ اِنْدِرُونِ تَارِيكِيْسْتِ
چِه مَاهِيِي كِه رِه اَبِ بَسْتِه اِي بَرِ خُودِ؟

بِه دِيْبِيَه (۸) سِيَه اَيْنِ كَعْبِه رَا لِبَاسِي سَاخْتِ ***
كِه اَوْسْتِ پِشْتِ مُطِيعَانِ وَ اَوْسْتَشَانِ مُسْنَدِ (۹)

دِرُونِ كَعْبَه شَبِّ يَكِ نِمَازِ صَد بَاشْدِ
زِ بَهْرِ خَوَابِ نِدَارْدِ كَسِي چَنِينِ مَعْبَدِ

شَكْسْتِ جَمَلِه بُوْتَانِ رَا شَبِّ وَ پِمَانْدِ خَدَا
كِه نِيْسْتِ دِر كَرَمِ اَوْ رَا قَرِينِ وَ كُفُوِ اَحَدِ ***

خَمْشُ که شعزُ کسادست و جَهْل از آن اَكْسَدُ^(۱)
چه زاهدی تو! درین علم و در تو علم ازهد^(۲)

* قرآن کریم، سوره قدر(۹۷)، آیه ۵-۳

« لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. » (۳)

« شب قدر بهتر از هزار ماه است. »

« تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ. » (۴)

« در آن شب فرشتگان و روح به فرمان پروردگارشان برای انجام دادن کارها نازل می‌شوند. »

« سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ. » (۵)

« آن شب تا طلوع بامداد همه سلام و درود است. »

** قرآن کریم، سوره مزمل(۷۳)، آیه ۲

« فَمُ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا. »

« شب را زنده بدار، مگر اندکی را. »

*** قرآن کریم، سوره آل عمران(۳)، آیه ۱۰۶

« يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ. »

« آن روز که گروهی سپیدروی و گروهی سیاه‌روی شوند به آنان که سیاه‌روی شده‌اند می‌گویند: آیا شما پس از ایمان آوردنتان کافر شدید؟ به سبب کافر شدنتان بچشید عذاب خدا را. »

**** قرآن کریم، سوره اخلاص(۱۱۲)، آیه ۴

« وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. »

« و نه هیچ کس همتای اوست. »

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کشتِ اوّل کامل و بُگزیده است
تخمِ ثانی فاسد و پوسیده است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۹

هر زمان دل را دگر میلی دهم
هر نفس بر دل دگر داغی نهم

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ
كُلُّ شَيْءٍ عَنِّ مُرَادِي لَا يَحِيدُ

در هر بامداد کاری تازه داریم، و هیچ کاری از حیطه مشیت من خارج نمی شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

ساخت موسی قدس در، بابِ صَغِيرِ
تا فرود آرند سر قومِ زَحِيرِ^(۱۲)

زانکه جَبَّارِان^(۱۳) بُدند و سرفراز
دوزخ آن بابِ صَغِيرِ است و نیاز

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۲۶۷۰

حکمِ حق گُسترد بهر ما بِسَاطِ
که بگویند از طریقِ اِنْبِسَاطِ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

که درونِ سینه شرح دادیم
شرحِ اندر سینهات پِنهادیم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۱

که اَلَمْ نَشْرَحْ نِه شرح هست باز؟
چون شدی تو شرح جو و گُدیهِ ساز^(۱۴)؟

* قرآن کریم، سوره انشراح(۹۴)، آیه ۳-۱

« أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ » (۱)

« آیا سینه‌ات را برایم نگشودیم؟ »

« وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ » (۲)

« و بار گرانت را از پشتت برداشتیم؟ »

« الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ » (۳)

« باری که بر پشت تو سنگینی می‌کرد؟ »

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۷۷

یا رَبِّ اشْرَحْ صَدْرَنَا، یا رَبِّ اِرْفَعْ قَدْرَنَا
یا رَبِّ اَظْهَرْ بَدْرَنَا، لا تَعْبُدُوا اَرْبَابَكُمْ

پروردگارا سینه ما را گشاد کن، پروردگارا به قدر ما بیفزا، پروردگارا ماه ما را ظاهر کن، به خدایان ساختگی عبادت مکنید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین^(۱۵) بی‌قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

جمله عالم زین غلط کردند راه
کز عدم ترسند و آن آمد پناه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۵

هم تو تانی کرد یا نِعَمَ الْمُعِينِ^(۱۶)
دیده معدوم‌بین^(۱۷) را هست بین

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۹

چون شود تمییزده^(۱۸) را ناسپاس
بجهد از تو خَطَرَتِ^(۱۹) قبله شناس

گر ازین انبار خواهی پُر^(۲۰) و بُر^(۲۱)
نیم ساعت هم ز همدردان مَبُر

که در آن دم که پُبری زین مُعین
مبتلی گردی تو با یَسَّ الْقَرین^(۲۲)

قرآن کریم، سوره زخرف(۴۳)، آیه ۳۸

« حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ. »

« تا آنگاه که نزد ما آید، می‌گوید: ای کاش دوری من و تو دوری مشرق و مغرب بود. و تو چه همراه بدی بودی. »

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۲

آن ز دور آتش نماید، چون روی نوری بُود
همچنان که آتشِ موسی برای ابتلا*

الْصَّلَا پروانه جانان^(۲۳) قصدِ آن آتش کُنید
چون بلی گفتید اول، در زوید اندر بلا**

چون سَمَنْدَر^(۲۴) در میانِ آتَشَش باشد مقام
هر که دارد در دل و جان، اینچنین شوق و وِلا^(۲۵)

* قرآن کریم، سوره طه (۲۰)، آیه ۹

« وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ »

« آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ »

** قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۲

«...أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ...»

«...آیا من پروردگارتان نیستم؟...»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۰

حق همی‌گوید که آری ای نزه^(۲۶)
لیک بشنو، صبر آر و، صبر به

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش
من همی‌کوشم پی تو، تو، مکوش

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۴

هر آنچه دور گُند مر تو را زِ دوست بدست
به هر چه روی نهی بی وی ار نکوست بدست

چو مغز خام بُود در درونِ پوست نکوست
چو پُخته گشت ازین پس بدانکه پوست بدست

درونِ بیضه چو آن مرغ پَر و بال گرفت
بدانکه بیضه ازین پس حجاب اوست بدست

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۱

رنج، گنج آمد که رحمتها در اوست
مغز، تازه شد، چو بخراشید پوست

ای برادر موضعِ تاریک و سرد
صبر کردن بر غم و سُستی و درد

چشمهٔ حیوان و جامِ مستی است
کآن بلندی ها همه در پستی است

آن بهاران مُضمَرست^(۲۷) اندر خزان
در بهارست آن خزان، مگریز از آن

همره غم باش، با وحشت بساز
می‌طلب در مرگِ خود عُمرِ دراز

آنچه گوید نفسِ تو کاینجا بدست
مَشْنُوشِ چون کارِ او ضد آمده ست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹

بالش چو نمی‌یابد از اطلسِ روی تو
باشد ز شبِ قَدَرْتِ شالِ سیاهی یابد

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۷۲

هَل تا کُشد تو را، نه که آبِ حیات اوست؟
تلخی مَکُن که دوست، عسل وار می کشد

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۲

دولتی همسایه شد، همسایگان را اَصْلًا^(۲۸)
زین سپس باخود نماند، بوالعلی و بوالعلا^(۲۹)

عاقبت از مشرقِ جان، تیغ زد^(۳۰) چون آفتاب
آن که جان می‌جُست او را در خَلاء و در مَلا^(۳۱)

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۴۷

« حسد کردن حَشَم، بر غلامِ خاص. »

پادشاهی، بنده‌ای را از کَرَم
برگزیده بود بر جمله حَشَم^(۳۳)

جامگی^(۳۳) او وظیفه چل^(۳۴) امیر
ده یکی قدرش ندیدی صد وزیر

از کمالِ طالع و اقبال و بخت
او آيازی^(۳۵) بود و شه، محمودِ وقت

روح او با روح شه در اصلِ خویش*
پیش ازین تن، بوده هم پیوند و خویش

کار، آن دارد که پیش از تن بده ست
بگذر از اینها که نو حادث شده ست

کار، عارف راست، کو نه احوال^(۳۶) است
چشم او بر کشت های اول است

آنچه گندم کاشتندی و آنچه جو
چشم او آنجاست روز و شب گرو

آنچه آبست^(۳۷) است شب، جز آن نژاد
حیله‌ها و مکرها با دست باد

کی کند دل خوش به حیلت های گش^(۳۸)**
آنکه بیند حیلۀ حق بر سرش؟

او درونِ دام، دامی می‌نهد
جان تو نه این جهد، نه آن جهد

گر بروید، ور بریزد صد گیاه
عاقبت بروید آن کشته اله

کشت نو کارید بر کشت نخست
این دوم فانی است و آن اول درست

کشتِ اوّل کامل و بُگزیده است
تَخَمِ ثانی فاسد و پوسیده است

افکن این تدبیرِ خود را پیشِ دوست
گرچه تدبیرت هم از تدبیرِ اوست

کار، آن دارد که حق افراشته است
آخر آن روید که اوّل کاشته است

هرچه کاری، از برای او بکار
چون اسیرِ دوستی ای دوستدار

گردِ نفسِ دزد و کارِ او مپیچ
هرچه آن نه کار حق، هیچ است هیچ

پیش از آنکه روزِ دین پیدا شود
نزدِ مالک، دزدِ شب رسوا شود***

رَحْمَتِ دزدیده به تدبیر و فَنَشِ^(۳۹)
مانده روزِ داوری بر گردنش

صد هزاران عقل با هم برجهند
تا به غیرِ دام او دامی نهند

دامِ خود را سختتر یابند و بس
کی نماید قوتی با باد، خَسِ^{(۴۰)؟}

* حدیث

« الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا انْتَلَفَ وَ مَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ. »

« روح ها، لشکریانی بسیج شده اند. هر کدام از آن ارواح که با دیگری آشنا باشد، همبسته می شوند و هر کدام که با دیگری بیگانه باشد، گسسته. »

** قرآن کریم، سوره آل عمران(۳)، آیه ۵۴

« وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. »

« آنان مکر کردند، و خدا هم مکر کرد، و خدا بهترین مکرکنندگان است.»

*** قرآن کریم، سوره فاتحه (۱)، آیه ۴

« مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.»

« آن فرمانروای روز جزا.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۳۴

اندر آن گُهِ بود اشجار^(۴۱) و ثمار^(۴۲)
بس مُرود^(۴۳) کوهی آنجا، بی‌شمار

گفت آن درویش: یا رب با تو من
عهد کردم زین نچینم در زَمَن^(۴۴)

جز از آن میوه که باد انداختش
من نچینم از درختِ مُنتعِش^(۴۵)

مدتی بر نذرِ خود بودش وفا
تا در آمد امتحاناتِ قضا

زین سبب فرمود: استثنا کنید
گر خدا خواهد به پیمان بر زنید

هر زمان دل را دگر میلی دهم
هر نَفَسِ بر دل دگر داغی نَهَم

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ*
كُلُّ شَيْءٍ عَنُّ مُرَادِي لَا يَحِيدُ

در هر بامداد کاری تازه داریم، و هیچ کاری از حیطة مشیت من خارج نمی شود.

در حدیث آمد که دل همچون پری ست
در بیابانی اسیرِ صَرَصَری^(۴۶) ست**

باد پَر را هر طرف راند گزاف
گه چپ و گه راست با صد اختلاف

در حدیث دیگر این دل دان چنان
کَابِ جوشان ز آتش اندر قازغان^(۴۷)***

هر زمان دل را دگر رایی بُود
آن نه از وی، لیک از جایی بُود

پس چرا ایمن شوی بر رای دل
عهد بندی تا شوی آخر خَجَل؟

این هم از تأثیر حکم است و قَدَر
چاه می‌بینی و نتوانی حَذَر^(۴۸)

نیست خود از مرغ پَران این عجب
که نبیند دام و افتد در عَطَب^(۴۹)

این عجب که دام بیند هم وَتَد^(۵۰)
گر بخواهد، ور نخواهد، می‌فتد

چشم باز و گوش باز و دام پیش
سوی دامی می‌پرد با پَر خویش

* ۱ قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹

« يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ. »

« هر کس که در آسمانها و زمین است سائل درگاه اوست، و او هر لحظه در کاری جدید است. »

* ۲ قرآن کریم، سوره ق (۵۰)، آیه ۱۵

« أَفَعَبِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ ۚ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ. »

« آیا از آفرینش نخستین عاجز شده بودیم؟ نه، آنها از آفرینش تازه در شکند. »

** حدیث

« إِنَّ هَذَا الْقَلْبَ كَرِيشَةٍ بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ يُقِيمُهَا الرِّيحُ ظَهْرًا لِبَطْنٍ. »

« این قلب پری را مانند به هامون که باد، آن را زیر و زبر کند. »

*** حدیث

« لَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَشَدُّ تَقَلُّبًا مِنَ الْقُدُورِ فِي غَلِيَانِهَا. »

« مثل قلب مؤمن در دگرگونی هایش همانند دیگ در حال جوش است. »

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۸۳

« حَکْمَتِ أَفْرِيدِنِ دُوزخِ آن جِهَانِ و زندانِ این جِهَانِ تا معبدِ متکبران باشد که اِنْتِیا
طُوعاً أَوْ كَرْهًا. »*

که لئیمان^(۵۱) در جفا صافی شوند
چون وفا ببینند، خود جافی^(۵۲) شوند

مسجد طاعاتشان پس دوزخ است
پای بند مرغ بیگانه، فح^(۵۳) است

هست زندان صومعه دزد و لئیم
کاندرو ذاکر شود حق را مقیم

چون عبادت بود مقصود از بشر
شد عبادتگاه گردنکش سقر^(۵۴)

آدمی را هست در هر کار دست
لیک او مقصود این خدمت بده ست

ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ، این بخوان**
جز عبادت نیست مقصود از جهان

این آیه را بخوان که: « نیافریدم پری و آدمی را مگر برای عبادت. و اصلاً مقصود اصلی خلقت جهان، عبادت است. »

گرچه مقصود از کتاب، آن فن بود
گر تو اش بالمش کنی، هم می‌شود

لیک ازو مقصود، این بالش نبود
علم بود و دانش و ارشاد و سود

گر تو میخی ساختی شمشیر را
برگزیدی بر ظفر اِدبار (۵۵) را

گرچه مقصود از بشر علم و هدی ست
لیک هر یک آدمی را معبدی ست

معبدِ مَرِدِ کریمِ اَکْرَمَنَّهُ (۵۶)

معبدِ مَرِدِ لَنیمِ اَسْقَمَنَّهُ (۵۷)

سبب عبادت شخص بزرگوار، اینست که تو او را گرمی بداری. و سبب عبادت شخص فرومایه اینست که او را بیمار کنی.

مر لَییمان را بزن، تا سر نهند
مر کریمان را بده تا بر دهند

لاجرم حق هر دو مسجد آفرید
دوزخ آنها را و اینها را مزید (۵۸)

ساخت موسی قدس در، بابِ صَغیر
تا فرود آرند سر قومِ زَحیر

زآنکه جَبَّاران بُدند و سرفراز
دوزخ آن بابِ صغیر است و نیاز

* قرآن کریم، سوره فصلت (۴۱)، آیه ۱۱

« تُمْ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ. »

« چون خداوند به آسمان پرداخت و آن دودی بود. به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمانبردار آمدیم. »

** قرآن کریم، سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶

« وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. »

« جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. »

- (۱) بَدْر: ماه تمام، ماه شب چهارده
- (۲) بَدْرَه: کیسه زر، همیان
- (۳) مُتَّظِلِّمٌ: کسی که از دیگری شکایت کند، دادخواه
- (۴) قُمْ اللَّيْلُ: شب را زنده بدار
- (۵) فَرَقْدٌ: دو ستاره نزدیک قطب که بدان راه شناسند.
- (۶) شَرِيكٌ: شریک دانستن برای خدا، اعتقاد به تعدد خدایان.
- (۷) جَعَدٌ: پیچیده و تابدار
- (۸) دَبِيهٌ: پارچه ابریشمی
- (۹) مُسْنَدٌ، مُسْنَدٌ: تکیه گاه
- (۱۰) اَكْسَدٌ: کسادتر، بی رونق تر
- (۱۱) اَرْهَدٌ: پرهیزگارتر، زاهدتر
- (۱۲) قَوْمٌ زَحِيْرٌ: مردم بیمار و آزاردهنده
- (۱۳) جَبَّارٌ: ستمگر، ظالم
- (۱۴) كُدِيهٌ سَاژٌ: گدایی کننده، تكدی کننده
- (۱۵) قَرِيْنٌ: همنشین
- (۱۶) نِعْمَ الْمُعِيْنٌ: یاور نیکو
- (۱۷) مَعْدُوْمٌ: نیست شده، نیست و نابود
- (۱۸) تَمِيْزِيْهٌ: کسی که دهنده قوه شناخت و معرفت است.
- (۱۹) حَطْرَةٌ: قوه تمییز، آنچه که بر دل گذرد، اندیشه
- (۲۰) بَرٌّ: نیکو
- (۲۱) بَرٌّ: کنم
- (۲۲) بِنَسِ الْقَرِيْنِ: همنشین بد
- (۲۳) پَرَوَانَه جَانَانٌ: عاشقان، پروانه صفتان
- (۲۴) سَمْنَدَرٌ: جانوری خزنده که گفته اند در آتش نمی سوزد.
- (۲۵) وَّلَا: محبت، دوستی
- (۲۶) نَزَهٌ: پاک، پاکیزه
- (۲۷) مُصْمَرٌ: پنهان کرده شده، پوشیده
- (۲۸) اَلصَّلَا: کلمه‌ای که در مقام دعوت عده‌ای از مردم برای طعام خوردن یا انجام دادن کاری گفته می‌شود.
- (۲۹) بَوَالِغٌ و بَوَالِغًا: اشخاص نوعی و نامعین، این و آن
- (۳۰) تَبِيْعٌ زِدْنٌ: پرتوفشانی کردن، درخشیدن
- (۳۱) خَلَاءٌ و در مَلَا: در خلوت و در میان مردم، در همه جا
- (۳۲) حَشَمٌ: چاکران، خدمتکاران
- (۳۳) جَامِغِيٌّ: راتبه، ماهانه، وظیفه و آنچه به ملازم و نوکر و غلام دهند به جهت جامه بها و خوراک.
- (۳۴) چَلٌ: مخفف چهل
- (۳۵) اَيَّازٌ: غلام ترک و از امرای محبوب سلطان محمود غزنوی.
- (۳۶) اَحْوَلٌ: لوچ، دو بین
- (۳۷) اَبَسْتَنٌ: آبستن
- (۳۸) گَشٌ: بسیار، فراوان، انبوه
- (۳۹) فَنٌّ: حبله، نیرنگ
- (۴۰) حَسٌ: ریزه گاه، علف خشک
- (۴۱) اَشْجَارٌ: جمع شجر، به معنی درختان
- (۴۲) ثَمَارٌ: جمع ثمر، به معنی میوه ها
- (۴۳) مُرُوْدٌ: مخفف اِمْرُوْد، به معنی گلایی
- (۴۴) زَمَنٌ: زمین

- (۴۵) مُتَعَشٍ: سرزنده، با نشاط، سالم
- (۴۶) صَرَصَرَ: باد سرد و سخت، باد تند
- (۴۷) قَارِغَانٍ: دیک بزرگ، پاتیل
- (۴۸) حَذَرَ: پرهیز کردن، دوری کردن
- (۴۹) عَطَبٌ: هلاک شدن، هلاکت
- (۵۰) وَتَدٌ: میخ
- (۵۱) لُئِيمٌ: فرومایه، بخیل
- (۵۲) جَافِيٌ: جفا کار، ستمگر
- (۵۳) فُجٌّ: دام
- (۵۴) سَقَرٌ: جهنم، دوزخ
- (۵۵) اِدْبَارٌ: تیره بختی، تیره روزی
- (۵۶) اَكْرَمْتَهُ: گرامی داشتی او را - گرامی داشتن تو او را
- (۵۷) اَسْقَمْتَهُ: بیمار کردی او را - بیمار کردن تو او را
- (۵۸) مَزِيدٌ: افزودنی، بسیاری